

## آگاهی و شناخت در فلسفه‌ی کانت

دکتر حسین هوشنگی\*

### چکیده

کانت برای تبیین شرایط پیشین شناخت به تحلیل ساختار آگاهی می‌پردازد. از نظر وی شرایط استعلایی شناخت، وحدت آگاهی یا به تعبیری ادراک نفسانی استعلایی و محض است که هم موجب وحدت کثرات حسی و پدیدآمدن متعلق معرفت است و هم استعمال مفاهیم محض و صدور حکم را میسر می‌سازد؛ البته باید بین ادراک نفسانی محض و ادراک نفسانی تجربی تمایز نهاد. ادراک نفسانی تجربی آگاهی به یک حالت نفسانی معین است که به شناخت خود یا نفس تجربی می‌انجامد؛ اما ادراک نفسانی محض، خودآگاهی ملازم با همه‌ی تصورات است که نسبت فاعل شناسا را با کثرات شهود برقرار می‌سازد. وحدت ادراک نفسانی دال بر وجود یک خود جوهری به نام نفس نیست؛ بلکه حاکی از یک خود شناسای مثالی است که در مقابل خود تجربی می‌توان آن را خود استعلایی خواند.

### کلیدواژه‌ها

وحدت آگاهی - ادراک نفسانی استعلایی - ادراک نفسانی تجربی - خود

استعلایی - خود تجربی

---

\* استادیار فلسفه و عضو هیأت علمی دانشگاه امام صادق (ع)



## مقدمه

مباحث انقلابی و دوران‌ساز کانت در معرفت‌شناسی از تحلیل ساختار آگاهی و شعور (=consciousness) سر برآورد. آن‌جا که اسلاف او، از عقل‌گرا گرفته تا تجربه‌گرا و شکاک، متعلق شناخت را محور کار خود قرار داده بودند، کانت با تغییر مسیر و یک روی‌کرد معرفت‌شناختی، و به تعبیر خودش استعلایی، به مبادی امکان آگاهی و شناخت عطف توجه کرد. بحث آگاهی در کانت در یک شبکه‌ی به هم پیوسته با عین و عینیت، ضرورت، ادراک نفسانی استعلایی، وحدت آگاهی مفهوم، تألیف (=synthesis)، حکم و ماهیت و انواع نفس مطرح شده‌است و به این لحاظ است که آگاهی و خودآگاهی را کانت‌شناسان، اصل مرکزی فلسفه‌ی کانت<sup>۱</sup> و در بردارنده‌ی نطفه‌ی بخش اعظم فلسفه‌ی او<sup>۲</sup> دانسته‌اند. کمپ اسمیت، شارح کلاسیک کانت، هم مشکل نقد عقل را به نوعی، تحلیل آگاهی معرفی می‌کند و ادراک نفسانی را پر ثمرترین آموزه‌های کانت می‌خواند.<sup>۳</sup>

او در تبیین شرایط پیشین امکان شناخت در طبع اول عمدتاً بر وحدت آگاهی (=unity of consciousness) به عنوان عامل وحدت بخش به تصورات و تشکیل حکم و معرفت تأکید دارد؛ اما در طبع دوم اصطلاح ادراک نفسانی استعلایی (=transcendental apperception) را با تأکید افزون‌تری مطرح می‌کند که خود تعبیری و حکایتی از وحدت آگاهی می‌باشد.

در این مقاله با بررسی آگاهی و وجدان و ادراک نفسانی به ربط و پیوند این آموزه‌ها با مباحث مهمی همچون شناخت، ضرورت و انواع "خود" خواهیم پرداخت.

## ۱- آگاهی، شناخت و عینیت

از نظر کانت، معرفت امری فراتر از احساس صرف یک شیء است؛ زیرا از طریق احساس، تنها شماری داده‌های پراکنده و بی‌ربط عاید ما می‌شود که هیچ درک و دریافتی (=apprehension) را به ارمغان نمی‌آورند. شناسایی با اتحاد و تألیف توأم است.



شناخت یک کل است که تمثالات با آن مقایسه می‌شوند و پیوند می‌یابند.<sup>۴</sup> این مرتبط و متحد ساختن اطلاعات پراکنده‌ی ادراک حسی بیانگر خصوصیت حکم است؛ بنا بر این کانت معرفت (=knowledge) را به شناخت گزاره‌ای (=propositional knowledge) یا دعوی شناخت (=knowledge claim) منحصر می‌کند.<sup>۵</sup>

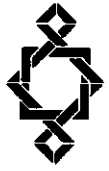
کانت در وحدت‌بخشی به متکثرات حسی از عامل وحدت متعلق (=unity of object) نیز یاد می‌کند. اصولاً شناخت "ارتباط تصورات داده‌شده به یک عین (object) می‌باشد و مفهوم شیء محل برخوردار شدن تمثالات (=representations) از ترتیب و هم‌خوانی است و شیء و متعلق، موضوعی برای اسناد و بالتبع اتحاد اوصاف گوناگون است.

البته مفهوم عین و متعلق شناخت امری شهودی یا حاصل از انطباق حسی و انفعال حساسیت نیست؛ بلکه محصول فعالیت فاعل شناسا و امری "سوپرژکتیو" است؛ چرا که کانت پیشاپیش "نومن" و شیء فی نفسه و مستقل از ذهن را اساسا از دایره‌ی شناسایی بیرون رانده است؛ ولی بر خلاف هیوم به موهوم بودن مفهوم شیء و جوهر به معنای محل اوصاف و پدیده‌ها فتوا نمی‌دهد. او به جهت حفظ مفهوم بنیادین شیء و موضوع عوارض و اجتناب از شکاکیت با بسط ذهن و دخیل کردن عاملی معرفت شناختی و استعلایی به حل مشکل می‌پردازد و به جای شیء و عین خارجی (=thing) مفهوم متعلق معرفت را قرار می‌دهد که با فعالیت و دخالت عناصر ذهنی و استعلایی تعین و حصول یافته است و بدین لحاظ آن را شیء استعلایی (=transcendental object) نیز می‌نامد.

با این ملاحظات کانت با توجه به کنار گذاشتن معنای متعارف و لفظی صدق، به معنای مطابقت ذهن با عین، و البته با عنایت به توضیحی (=explicative) دانستن قضایای تحلیلی، به معنای افاده نکردن آگاهی جدید، شناخت را به باور تألیفی موجه ضروری تعریف می‌کند.<sup>۶</sup>

کانت در تمهیدات شناخت را حکم‌کردنی می‌داند که مشتمل است بر "مناطی (=ground) برای اعتبار کلی و ضروری و به همین طریق مناطی برای پیوند با یک شیء"<sup>۷</sup>؛ کانت این مبنا و مناط ضرورت را-همچنان که خواهد آمد- در یک خودآگاهی عام استعلایی سراغ می‌گیرد.





در نتیجه شناخت در فلسفه کانت عبارت می‌شود از تألیف غیر تحکمی (قاعده‌مند) تمثلات که واجد ضرورت و عینیت است و تحت عامل آگاهی به وحدت پایدار "خود" شکل می‌گیرد و به تعبیری بر اساس وحدت آگاهی ساخته می‌شود.<sup>۸</sup> به بیان کانت اشیا و کثرات پدیداری شیء و موضوعی را تشکیل می‌دهند که تنها در ما می‌باشد و تعینی از همان "نفس" و "خود" من است.<sup>۹</sup> در جای دیگر به صراحت چنین می‌آورد:

روشن است که چون تنها با کثرات تمثلات و تصورات خود رو به رو هستیم و چون آن که متناظر با تصورهایی ما است (=ابژه) از این جهت که می‌باید چیزی متمایز از تمامی تصورات ما باشد، برای ما هیچ نیست؛ پس آن وحدتی که ایجاب می‌کند، چیزی نمی‌تواند باشد، مگر وحدت صوری آگاهی (=formal =unity of consciousness) در تألیف کثرات تصورات.<sup>۱۰</sup>

پیش از این گذشت که نوعی وحدت و مبنای اتحاد در شناخت از نظر کانت ضروری است. اینک در غیاب شیء فی نفسه این وحدت و مناط اتحاد را در جانب فاعل شناسا باید جست‌وجو کرد؛ بدین شیوه "وحدت آگاهی چیزی است که به تنهایی رابطه‌ی تصورها را با یک شیء و بنابراین اعتبار عینی تصورات را تشکیل می‌دهد"<sup>۱۱</sup>؛ یعنی تنها با دخالت خصوصیت استعلایی ذهن و خودآگاهی است که چیزی را به عنوان شیء می‌توانیم ادراک کنیم. در واقع در لسان کانت وحدت خودآگاهی و شیء تعبیری از یک امر است که با عنایت به خارج، شیء را اطلاق می‌کنیم و به زبان ذهن وحدت آگاهی را به کار می‌بریم.

همچنین از آنجا که ادراک مستلزم احاطه و زیر پر و بال گرفتن شهودهای گذرا و بریده‌شده‌ی زمانی و حسی است، با وحدت آگاهی ارتباط وثیق می‌یابد. کانت تأکید دارد: "هیچ معرفتی در ما نمی‌تواند صورت پذیرد...؛ مگر آن‌که وحدت آگاهی پیشاپیش همه‌ی داده‌های شهود قرارگیرد و تنها در ربط و پیوند با آن است که جمیع تصورات اعیان (=objects) ممکن می‌شوند"<sup>۱۲</sup> توضیح آن‌که تصورات و محتویات ذهنی مجموعه‌هایی نابه‌سامان و بی‌ربط نیستند که در ذهن روی هم انباشته شده‌باشند؛ بلکه از حیث این که اندیشه‌های یک ذهن هستند،



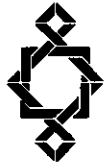


پیوستگی می‌یابند و به تعبیر کانت وحدت صوری آگاهی هم چون چتری سایه‌انداز و وحدت و نظام بخش آن‌ها می‌شود.

البته نباید این سخن کانت را تا حد یک همان‌گویی (=tautology) که محتویات ذهنی من، محتویات ذهن من است<sup>۱۳</sup> تنزل داد. کمپ اسمیت با نقل مثالی از ویلیام جیمز این مطلب را چنین توضیح می‌دهد<sup>۱۴</sup> که فرض کنید جمله‌ی پنج کلمه‌ای پری یک موجود افسانه‌ای است را روی دو ورق نوشته باشیم؛ ورق نخست را به پنج پاره تقسیم می‌کنیم؛ به گونه‌ای که در هر تکه ورق تنها یک کلمه باشد؛ ورق دوم بنا به فرض به حال خود باقی است. حال ۶ نفر را ردیف می‌کنیم و به هر کدام یک تکه از ورق ۵ پاره و به نفر ششم ورق دست‌نخورده را می‌دهیم تا بخوانند. اکنون هر واژه و مفهوم از جمله در آگاهی برخی از پنج نفر اول وجود دارد؛ هم چنان که همه‌ی واژه‌های جمله‌ی فوق در آگاهی نفر ششم نیز حضور دارد؛ با این تفاوت که در مورد نخست هر چند هر واژه فی الجمله در آگاهی و وجدانی حضور دارد؛ اما همه در یک آگاهی واحد و یکسان موجود نیستند؛ یعنی وحدت آگاهی در مورد آن واژگان وجود ندارد. بر خلاف مورد ششم که به تعبیر کانت یک آگاهی از تمامی پنج کلمه آن‌ها را به هم می‌پیوندد یا در یک وحدتی آن‌ها را در می‌یابد.

کانت با این مبنا به نوعی در مقابل ایده و عقیده‌ی تداعی تصورات هم موضع گرفته‌است. تداعی تصورات در آگاهی، غیر از وحدت آگاهی در مورد تصورات است. به نظر کانت در میان تصورات به هم پیوسته در یک آگاهی، پیوندی از نوع تداعی هم برقرار است؛ اما عکس این سخن صحیح نیست و هیچ‌گاه تداعی تصورات به وحدت آگاهی نمی‌انجامد؛ پس نظر هیوم در این مورد و بسط آن به این ترتیب که این‌همانی شخصیت (=identity of personality) را به همین جریان سیال و تداعی تصورات ارجاع می‌کند،<sup>۱۵</sup> خطاست.

نتیجه‌ی سخن در باب وحدت آگاهی آن که در تبیین شناسایی در می‌یابیم تا ذهن، کثرات ادراکی را یکجا و در وحدتی لحاظ نکند، شناخت حاصل نمی‌آید. شناسایی در نظر کانت به آگاهی ارجاع می‌شود؛ آگاهی‌ای که از موضع بالاتری امور پراکنده را زیر سایه‌ی خود می‌گیرد و وحدت می‌بخشد؛ از این روی وحدت خودآگاهی شرط و لازمه‌ی شناخت است.



## ۲- ادراک نفسانی و شناخت

کانت در تحریر و چاپ دوم نقد عقل محض از جمله تعدیلاتی که به عمل آورد، محور قراردادن مفهوم ادراک نفسانی استعلایی به عنوان تعبیری از وحدت آگاهی و بالتبع شرط پیشین شناسایی است.<sup>۱۰</sup> مفاد این شرط هم‌راهی "من فکر می‌کنم" با هر صورت و محتوای ذهنی است و همین معیت، مجوز و مصحح انتساب هر شناسایی به ذهن می‌باشد. ادراک نفسانی استعلایی یا محض، شرط لازم و پیشینی ترکیب کثرات، یعنی صدور احکام و به عبارت دیگر استفاده از مفاهیم، است<sup>۱۱</sup> و از این حیث است که درست در مرکز فلسفیدن کانت است<sup>۱۲</sup> و این محوریت‌داشتن، اختصاصی به نقد اول ندارد؛ بلکه در جمیع نقدهای سه‌گانه<sup>۱۳</sup> نقطه‌ی عزیمت کانت اصل خودآگاهی است و نقدهای او به ترتیب با این سه پرسش سر و کار دارد که یک موجود خودآگاه می‌باید چه بیندیشد؟ چه انجام دهد و چه چیز را ملایم طبع بیابد؟<sup>۱۴</sup> کانت اصطلاح ادراک نفسانی را از فلسفه‌ی لایبنیتس اقتباس کرده است<sup>۱۵</sup> و به این لحاظ که "من می‌اندیشم" را مبنای شناسایی قرار می‌دهد، به دکارت نسب می‌برد.<sup>۱۶</sup>

آگاهی و خودآگاهی به عنوان واقعیتی ژرف و حاوی لایه‌ها و اضلاع گوناگون با بررسی آموزه‌ی ادراک نفسانی، روشنی و وضوح افزون‌تری خواهدیافت.

## ۳- ادراک نفسانی و آگاهی (=consciousness)

از نظر کانت ادراک نفسانی محض و اصلی (=original and pure apperception) با خودآگاهی (=self consciousness) معادل قرار می‌گیرد؛ من این آگاهی ثابت، محض و اصیل را ادراک استعلایی نفسانی می‌نامم<sup>۱۷</sup> و "وحدت این ادراک نفسانی را به نحو مشابهی وحدت استعلایی خودآگاهی می‌خوانم."<sup>۱۸</sup> یا در درس‌های منطق اساساً آگاهی نسبت به تصورات را مساوی ادراک نفسانی قرار می‌دهم.

توضیح این مجمل آن که کثرت داده‌شده باید نزد همان ذهنی که حاصل شده، قابل تفکر باشد، پس شرط ضروری حصول معرفت، وحدت ذهن عالم است.





کانت از این وحدت ذهن به اقتضای دکارت به "من می‌اندیشم" هم تعبیر می‌کند: "من می‌اندیشم باید بتواند تمامی تصورات مرا همراهی کند؛ و گرنه چیزی نزد من متصور خواهد شد که به هیچ وجه قابل تفکر نخواهد بود و این دقیقاً به این معنا است که آن تصور یا محال است یا دست کم برای من هیچ...؛ بنابراین همه‌ی کثرات ادراک در همان ذهنی که کثرات در آن یافت می‌شود، با من می‌اندیشم، نسبت ضروری دارد."<sup>۲۴۰</sup>

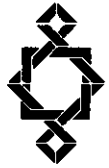
سخن گفتن در مورد آن که من تصویری یا تصدیقی (کثرات ترکیب یافته‌ی شهود حسی) دارم بدون این که آگاهی نفسانی ملازم آن باشد، باطل است و منطقی ضروری است که آن چه هر کس فکر یا شهود می‌کند، فکر یا شهود خودش باشد. کانت این نسبت میان عامل شناسا و کثرات شهود (= نسبی که با ملازمت "من می‌اندیشم" با ادراکات حاصل می‌شود) را ادراک نفسانی محض می‌نامد.

بدین سان کانت با ارجاع و اتصال اصل شناخت به "من" به اهمیتی که حکمای اسلامی به علم حضوری داده‌اند، بسیار نزدیک می‌شود؛ با این تفاوت که حکمای ما با وجودی دانستن علم حضوری آن را به خارج هم تعمیم می‌دهند؛ اما کانت آن را شرط شناخت خارج و به اصطلاح استعلایی، قلمداد می‌کند. لازم به ذکر است که ادراک نفسانی همان تمثیل یا حکم ناتمام "من می‌اندیشم" نیست؛ بلکه آن خود آگاهی‌ای است که صورت ذهنی "من می‌اندیشم" را که همراه هر صورت ذهنی دیگر است، پدید می‌آورد؛ زیرا ادراک نفسانی استعلایی همان خود آگاهی‌ای است که تصور "من می‌اندیشم" را تولید می‌کند."<sup>۲۴۰</sup>

#### ۴- ادراک نفسانی استعلایی و تجربی

وحدت آگاهی - چنان که دیدیم - موجب و موجد مفهوم شیء به عنوان محل ترکیب ضروری کثرات بود و چنین امری نمی‌توانست از تجربه‌ی حسی عاید شود؛ به عبارت دیگر وحدت آگاهی یک شرط استعلایی است؛ به همین ترتیب "ادراک نفسانی" هم استعلایی است:

"کلا هر ضرورت بر یک شرط استعلایی مبتنی است؛ بنابراین می‌باید در ترکیب کثرات - که در هر شهودی هست - و در نتیجه به طور کلی در مفاهیم اشیا و همچنین در همه‌ی متعلقات تجربه، مبنایی استعلایی برای وحدت آگاهی وجود



داشته‌باشد؛ مبنایی که بدون آن تصور متعلق برای شهودهای ما ممکن نخواهد بود؛ زیرا متعلق هیچ نیست؛ مگر آن چیزی که مفهومی نمایانگر همین ضرورت مندرج در ترکیب است. این شرط اصیل و استعلایی جز در ادراک نفسانی استعلایی نیست.<sup>۲۶</sup>

به این ترتیب ادراک نفسانی محض یا استعلایی از ادراک نفسانی تجربی متمایز می‌شود. دیدیم که ادراک نفسانی، وجدان یافتن نفس به حالات خود و نوعی خودآگاهی است. حال اگر این وقوف و وجدان یافتن به صورت تجربی و غیر ضروری به یک حالت نفسانی معین متعلق به من باشد، آن را ادراک نفسانی تجربی می‌نامیم. این آگاهی ملازم و مصاحب با تصورات گوناگون و منقطع است. در یک لحظه من عمل ادراک نفسانی را که - ملازم با تصور معینی است - انجام می‌دهم؛ ولی در لحظه‌ای دیگر آن عمل منقضی می‌شود. ادراک نفسانی تجربی به تبع صورتاتی که با آن‌ها ملازم است، وحدت و اتصالی ندارد.

در مقابل ادراک نفسانی تجربی، امکان یک "من می‌اندیشم" واحد - که ملازم با همه‌ی تصورات باشد - شرط لازم و دائم تجارب است. این آگاهی نفسانی و وحدت استعلایی آن "من استعلایی" است که بیانگر وحدت وجدان کننده‌ی محتوای آگاهی در امتداد زمان است - که خود دیگر متعلق آگاهی من نیست - "آن همان خود آگاهی‌ای است که هر چند منشأ تمثیل "من فکر می‌کنم" است - تمثلی که می‌باید بتواند با هر تمثیل دیگری همراه باشد و تمثلی که همواره در کل آگاهی امری واحد است - خود با هیچ تمثیل دیگری نمی‌تواند همراه باشد؛ اگر آن هم خود فعل آگاهی ما باشد، قاعدتاً مستلزم فرض قبلی یک "من می‌اندیشم" دیگر است. درباره‌ی این "من" و ادراک نفسانی استعلایی جز این نمی‌توان گفت که تعبیری است برای بیان وحدت ضروری آگاهی؛ وحدتی که خود را در این واقعیت متجلی می‌سازد که هر آن‌چه گفته می‌شود و فکر می‌شود و تمثیل می‌شود، همواره می‌باید قابل آن باشد که با یک "من" ملازم و همراه باشد.<sup>۲۷</sup>

به بیان دیگر ذهن بشری هم جهت و حیثیت فعالیت دارد (= فاهمه و عقل) و هم حیثیت انفعالی (= حساسیت). از نظر کانت خودآگاهی نسبت به جنبه‌ی فعال ذهن با ادراک نفسانی استعلایی معادل قرار می‌گیرد؛<sup>۲۸</sup> توضیح آن‌که ما از طریق





حس درونی نوعی معرفت پدیداری و شهود حسی به آگاهی منفعل خود داریم و این انفعال هم از ناحیه‌ی تأثیر بیرون و هم اثرپذیری از قوای فعال خودمان است؛<sup>۲۹</sup> اما از جهت اندیشه و فعالانه تفکرکردن هم به خود آگاهیم؛ ولی در این آگاهی و به اصطلاح ادراک نفسانی استعلایی تنها وجود خود اندیشنده‌ی معلوم ما است و ماهیت آن آگاهی به عنوان شیء فی نفسه متعلق معرفت ما قرار نمی‌گیرد.<sup>۳۰</sup>

بر این اساس آگاهی و وحدت ادراک نفسانی همانند نوری است که از منبعی صادر می‌شود و همه جا را روشن می‌گرداند؛ مگر مبدأ و منبع خودش را؛ بدین ترتیب وحدت ادراک نفسانی حاکی از خصوصیتی است که در تاریکی اعماق ذهن پنهان است و ما تأثیرش را در سطح روشن ذهن و در چهره‌ی جنبه‌هایی از شناسایی که به تجربه‌ی حسی تأویل ناپذیرند، می‌بینیم. معرفت در کانت، فروغی است میان دو تاریکی "نومن" و امر استعلایی.

## ۵- ماهیت "خود"

به تناسب بحثی که در باب علم و نحوه‌ی علم به خود به عنوان اندیشنده‌ی فعال و شناسای منفعل گذشت، اکنون همان مسأله را هم راه با بحث کوتاهی در مورد انواع خود و چیستی نفس از دیدگاه کانت طرح می‌کنیم.

مبحث وحدت آگاهی و ادراک نفسانی از سویی بیانگر شرط استعلایی دانش و معرفت است و از سویی دیگر با ماهیت و طبیعت "خود" (self) و "نفس" مربوط می‌شود. به عبارتی کانت، آگاهی را درآمد ممکن برای تقرب به "خود" قرار می‌دهد. وی بر آن است<sup>۳۱</sup> هر فکری و هر عملی که به آگاهی ما منسوب می‌باشد، می‌باید فکر و عملی از جانب یک "من" باشد. "من می‌اندیشم" باید بتواند تمامی تصورات مرا همراهی کند. رهیافت کانت به مسأله‌ی "خود" به "کوزیتووی" دکارت شباهت می‌برد؛ با این تفاوت که دکارت "خود" را به عنوان "شیء متفکر" متعلق و موضوع شعور و آگاهی می‌داند؛ اما کانت این را نادرست می‌داند؛ زیرا در این صورت و بنا به قاعده، "خود" می‌باید چونان امری تجربی مورد معرفت قرار گیرد؛ ولی "خود" هیچ‌گاه نباید به عنوان واقعیتهای داده شده مورد توجه قرار گیرد.



آگاهی من از 'خود'ی که مورد ادراک نفسانی قرار می‌گیرد، آگاهی از این نیست که 'من' چگونه بر خویشتن ظاهر می‌شوم یا این‌که فی نفسه چگونه‌ام؛ فقط [آگاهی از این است] که هستم؛<sup>۳۲</sup> پس به تعبیری دقیق‌تر باید گفت موضوع آگاهی با 'من' مورد اشاره قرار می‌گیرد؛ نه این‌که کشف و شناخته می‌شود.<sup>۳۳</sup> با این توضیحات روشن است که کانت در تعیین 'من' با دشواری روبه‌رو خواهد شد؛ لذا او معمولاً از 'من می‌اندیشم' به عنوان یک حکم (judgment) یا گزاره (=proposition) یاد می‌کند.<sup>۳۴</sup> حتی آن را در طبع دوم قضیه‌ی تجربی می‌خواند<sup>۳۵</sup> و در جای دیگر به عنوان مفهوم (=concept) یا به تعبیر معقولتری "حامل مفاهیم" (=vehicle of concept) می‌نامد.<sup>۳۶</sup> بار دیگر نیز در مورد آن می‌نویسد: "آن صورت صرف آگاهی است."<sup>۳۷</sup> در کلامی مشروح‌تر می‌گوید:

در مورد آن [تصور 'من'] حتی نمی‌توان گفت که یک مفهوم است؛ بلکه یک خود آگاهی محض است که همراه همه‌ی مفهوم‌هاست. اکنون به وسیله‌ی این 'من' یا آن 'شیء' که می‌اندیشد، چیزی متصور نمی‌شود؛ مگر یک فاعل استعلایی اندیشه‌ها. این فاعل (=subject) تنها به وسیله‌ی اندیشه‌هایی شناخته می‌شود که محمول‌های آن می‌باشند و درباره‌ی آن فاعل، صرف نظر از محمول‌ها هرگز مفهومی نمی‌توانیم داشت؛ چنان‌که فقط می‌توانیم در یک دور باطل همواره تصور 'من' را به کار گیریم تا چیزی درباره‌ی 'من' داورى کنیم.<sup>۳۸</sup>

بخش اخیر سخن کانت به استحاله و امتناع متعلق شناخت قرار گرفتن موضوع آگاهی اشعار دارد با این توضیح که هر نگرستن باید به وسیله‌ی فاعلی صورت گیرد و لذا به دنبال عامل گشتن، مستلزم از پیش فرض گرفتن امری است که در جست‌وجوی آن می‌باشیم یا به تعبیر هارتناک شرط قبلی دیدن چیزی داشتن چشم است؛ ولی بالبداهه چشمانم، خود، نمی‌توانند از زمره‌ی اموری که می‌بینیم، باشند.<sup>۳۹</sup>

وحدت استعلایی ادراک نفسانی یا من استعلایی به عنوان لازمه و شرط تجربه، در یک نظریه‌ی معرفت تنها یک منظر و دیدگاه است که از فراز آن جهان و کثرت تجربی، وحدت می‌یابد؛ اما باید توجه داشت که این وحدت ادراک نفسانی یک امر شخصی (=personal) نیست؛ ناظر به آگاهی من و شما نیست؛ بلکه از





نظر کانت با آگاهی به طور عام (consciousness in general) ملازم است؛ امر مهم‌تر آن‌که، یک امر موجود نیست؛ بلکه یک تجرید و انتزاع است. کانت با استناد به همین وجدان و آگاهی عام در مقابل آگاهی شخصی و خصوصی کلیت و ضرورت را به عنوان علایم حقیقت توجیه می‌کند.

ضمناً متناظر با ادراک نفسانی تجربی و در تمایز با خود استعلایی یا محض (=pure self)، خود تجربی (=self-empirical) هم وجود دارد. انسان به مدد این خود در معاینه‌ی نفس یا درون‌نگری (=introspection)، از خود آگاه می‌شود و خود را هم‌چون یکی از اعیان، مورد ادراک قرار می‌دهد؛ یعنی در چارچوب صورت زمان، نه مکان، و لذا به صورت امری سیال و متغیر و در قالب وحدت ادراک نفسانی استعلایی یعنی آن خودی که عدداً یگانه و یکسان اندیشه می‌شود؛<sup>۴۱</sup> این ادراک تجربی است و در قالب صور پیشینی صورت می‌گیرد و لذا کاشف از نفس‌الامر و "خود فنومنال" و فی‌نفسه که بنا به قاعده قابل شناخت نیست، نمی‌تواند باشد.

معقول و منطقی ساختن نظریه‌ی کانت در مورد نفس و "خود" در گرو آشتی‌پذیر ساختن خود استعلایی و خود تجربی، خود اخلاقی و خود نفس‌الامری و نیز توجیه خودی است که به آن به عنوان خود نفس‌الامری (=noumenal) تمامی قوای ذهنی مانند عقل، اراده، تخیل، فاهمه و احساس را نسبت می‌دهد؛ ولی ابهامات و تردیدات فراوانی در این مورد وجود دارد.<sup>۴۱</sup>

## ۶- ادراک نفسانی، ضرورت و مقولات

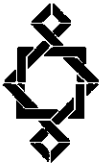
کانت در مبحثی که با عنوان استنتاج استعلایی<sup>۴۲</sup> شناخته می‌شود و از معدود مواردی است که آن را تماماً در طبع دوم نقد عقل محض بازنگری و بازنویسی کرد، به پیوند وثیق و اکید ادراک نفسانی با مفاهیم مهمی هم‌چون ضرورت و عینیت و مقولات پرداخت. او بحث را با مقایسه‌ی انفعال حواس و فعالیت فاهمه آغاز می‌کند. حواس برای ما کثرتی از داده‌ها را برای شناخت فراهم می‌آورد؛ اما توانایی برقراری پیوند میان آن‌ها را ندارد. تألیف و ترکیب (=combination) کار و عمل فاهمه می‌باشد و اساساً عمل ترکیب و پیوند زدن "فعل حاصل از فعالیت عامل شناسا (=subject) می‌باشد؛"<sup>۴۳</sup> اما آن عمل چیست؟



کانت در پاسخ، ایده‌ی "وحدت تألیفی اصلی ادراک نفسانی" را طرح می‌کند. "من می‌اندیشم" باید بتواند با تمامی تصورات و محتویات آگاهی ما همراه باشد و الا آن‌ها تعلق به آگاهی ما نخواهند داشت و کالعدم می‌باشند و این بدان معنا است که من باید واجد قوه‌ی پیوند دادن تجارب متشتمت خود باشم؛ البته منظور از "من" می‌اندیشم در این جا آگاهی غیر شخصی است و "من" در واقع نه به عنوان یک شخص و فرد که به مثابه‌ی "آگاهی به طور عام" مراد می‌باشد. تمایزی که کانت میان آگاهی تجربی و محض می‌نهد نیز در همین جهت است. وحدت آگاهی تجربی امری ممکن است<sup>۴۴</sup> و پیوند تصورات در آن اتفاقی است؛ اما وحدت ادراک نفسانی محض ضروری فرض می‌شود. عامل اندیشه در تمامی اعمال اگر بخواهد فاعل شناسا باشد، باید همواره واحد باشد و متعلقات آگاهی آن لزوماً باید با آن پیوند داشته باشد و الا متعلق آگاهی نخواهد بود.<sup>۴۵</sup>

"وحدت ادراک نفسانی" هیچ‌گونه مفاد هستی‌شناختی دال بر وجود امر جوهری به نام نفس نیست. آن یک امر "محض" و استعلایی است و دلالتی بر هیچ خود بالفعلی ندارد؛ بلکه حاکی از یک خود‌شناسای مثالی است که در همه‌ی آدمیان - از آن جهت که عاقلند - یکسان است. وحدت چنین "خودی" به نظر کانت یک همان‌گویی (= tautology) است؛ نه نتیجه‌ی استدلال و اندیشه‌ورزی مابعدالطبیعی. کانت در واقع مدعی است فرض مقدم هر نوع اندیشه‌ای، عامل آگاهی واحد است و لذا باید آن عامل وحدانی واجد یک وحدت صوری باشد؛ یعنی اختلاف مادی و محتوایی شناسایی موجب اختلاف فاعل شناسا نمی‌شود و باید این امکان را داشته باشد که تجربیات و محتوای ذهنی را با درآوردن تحت دستگاه مفهومی و نظام روابط خاص، به هم مربوط سازد. این وحدت صوری و دستگاه مفهومی و انطباق با آن پیش شرط ورود هر امری به آگاهی ماست و هر امری که چنین شرط انطباقی را تأمین نکند، "هم چون عدم است".

این وحدت ادراک نفسانی، اصلی (= original) است؛ زیرا امری غایی و نهایی است و "تألیفی" (= synthetic) است به سبب ملازمه‌ای که در برقراری پیوند دارد. آن هم‌چنین "عینی" (= objective) است به دو جهت: اولاً به دلیل این که "به تنهایی مقوم نسبت و ارتباط تصورات با یک شیء (= object) است؛" شیء عینی که "در مفهوم آن کثرت شهود داده شده، وحدت می‌یابد."<sup>۴۶</sup> شرط حداقلی



هر امری که بخواهد عینی قلمداد شود، داشتن نوعی نظام و سامان است و این وحدت ادراک نفسانی بنا به طبیعت خاص خود است که مبنای چنین نظامی است. این نظم حاصل صورت پیشینی است که در مراحل مختلف اندیشیدن به مواد مغشوش حسی اعمال می‌شود. ادراک نفسانی محض شرط این صور پیشینی است که منشأ سامان در داده‌ها می‌باشند؛ ثانیاً عینی بودن ادراک نفسانی در مقابل "وحدت آگاهی سوژکتیو" قرار می‌گیرد<sup>۴۷</sup> و از فردی به فرد دیگر تفاوت می‌یابد.

پیوند میان محتوای ذهنی در این حالت - چنان‌که هیوم هم گفته - یک نوع تداعی ذهنی است. در مقابل وحدت ادراک نفسانی یا وحدت عینی آگاهی امری غیر شخصی (= impersonal) محسوب می‌شود و آنچه مربوط به آن است؛ "به صورت ضروری و کلی معتبر است."<sup>۴۸</sup>

مقصود این است که در چنین حالتی نسبت به همه‌ی افراد صادق است و ضرورت و کلیت آن در واقع صوری است نه محتوایی؛ مثلاً هر چند "جهت" یا "ماده" قضیه‌ی تجربی "جسم وزن دارد" (در مقابل قضیه‌ی سوژکتیو "جسم را با وزن احساس می‌کنم") امکان است؛ ولی صورتاً واجد ضرورت است؛ چون تألیف و پیوندی است میان تصورات بر اساس وحدت ادراک نفسانی؛ و قضیه‌ی اول گویای اتحاد و تصور، صرف نظر از اختلاف افراد و اشخاص در نسبت با ادراک نفسانی اصلی و وحدت ضروری آن، است. کانت به صراحت می‌گوید من ابراز نمی‌دارم که این تصورات در شهود تجربی بالضروره به یکدیگر تعلق دارند؛ بلکه مدعی هستم که آن‌ها به اقتضای وحدت ضروری ادراک نفسانی در هم‌نهاد شهودها، یعنی بر طبق اصول (پیشینی) تعیین تصورات، به یکدیگر تعلق می‌گیرند؛ اما نحوه‌ی ابراز و اظهار وحدت ادراک نفسانی از طریق فعالیت حکم می‌باشد. حکم از تداعی ایده‌ها با یکدیگر کاملاً متفاوت می‌باشد. حکم "نیست مگر شیوه‌ای که بدان طریق متعلقات معرفت تحت وحدت عینی ادراک نفسانی درآورده می‌شوند."<sup>۴۹</sup> رابط "است" بیانگر این می‌باشد که مستقل از تفاوت فردی اشخاص، امر ادعا شده با ادراک نفسانی اصلی و وحدت ضروری آن مرتبط شده است.<sup>۵۰</sup> - کانت سپس ملخص ادعای خود را - که متضمن ذکر جایگاه مقولات نیز می‌باشد<sup>۵۱</sup> - چنین بیان می‌دارد: هر آنچه در حیطه‌ی آگاهی ما قرار می‌گیرد و



بنابراین کل "کثرت داده شده در شهود حسی" اگر بخواهد اعتباری بیابد، باید تحت وحدت تألیفی اصلی ادراک نفسانی قرار بگیرد. آن وحدت از طریق فعل فاهمه - که حکم است - عمل می‌کند. ما آن‌ها را از طریق مرتبط ساختن کثرات مختلف با یکدیگر و پیوند دادن آن‌ها در یک آگاهی، 'به حسب یکی از کارکردها و اعمال حکم' متعین می‌سازیم؛ اما مقولات در واقع همین کارکردهای حکم می‌باشند؛ از آن حیث که در تعیین بخشی به مدرکات به کار گرفته شده باشند؛ به دیگر سخن ارتباط و پیوند دادن و وحدت بخشی به کثرات از طریق اعمال دوازده نوع مفهوم محض صورت تحقق می‌پذیرد. دوازده صورت و نوع حکم هم با رشته‌ی 'من فکر می‌کنم' به ذهن پیوند دارند؛ پس ادراک نفسانی محض در یک زمان شرط تألیف کثرات، وحدت و تعیین عین و شیء، استعمال مفاهیم محض و صدور حکم می‌باشد و در واقع این چهار امر تعابیر گوناگون از امر واحدی هستند؛ یعنی در صدور حکم مفاهیم را به کار می‌بریم و عین را تعیین و وحدت می‌بخشیم و کثرات را تألیف می‌کنیم. نتیجه‌ی نهایی آن‌که هر آن‌چه در آگاهی ما قرار می‌گیرد - چون به خود غیر شخصی ما ارتباط یافته - باید تحت مقولات قرار گیرد.

### پی‌نوشت‌ها

1. کارل یاسپرس، کانت، ترجمه عبدالحسین نقیب زاده، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۷۲، چاپ اول، ص ۲۴۸.
2. راجر اسکروتن، کانت، ترجمه علی پایا، تهران، طرح نو، ۱۳۷۵، چاپ اول، ص ۸۱.
3. Norman Kemp Smith, *A Commentary to Kant's Critique of Pure Reason*, New York: Humanities Press, 1962, p. 250.
4. Immanuel Kant, *Critique of Pure Reason*, trans. by Norman Kemp Smith, London: MacMillan, 1964, A. 97.
5. R.P. Wolf, *Kant's Theory of Mental Activity, A Commentary on the Transcendental Analytic of the Critique ...*, Harward University Press, 1963, 139.





به نظر ولف هر جا کانت واژه‌ی شناخت (=knowledge cognition) را به کار برده، به معنای 'حکم' است؛ البته با توجه به پاره‌ای قرائن گاهی آن واژگان به 'فعل دانستن' اشاره دارد.

6. George Schrauder, *Kant's Theory of Concepts*, in *Kant, A Collection of Critical Essays*, p.156.

تعریف متداول معرفت باور صادق موجه (=true justified belief) است.

7. *Ibid.*, p. 299.

8. Norman Kemp Smith, *A Commentary to Kant's Critique of Pure Reason*, New York: Humanities Press, 1962, p. 209.

9. *Ibid.*, A. 129.

10. *Ibid.*, A. 105.

11. *Ibid.*, B. 137.

12. *Ibid.*, A. 107.

13. *Ibid.*, 429.

14. *Ibid.*, p. 251-54.

۱۵. البته کانت این آموزه را در همان طبع اول (A.106-107) مطرح کرد اما 'وحدت آگاهی' را محور مباحث خود قرار داده بود.

۱۶. یوستوس هارتناک، نظریه معرفت در فلسفه کانت، ترجمه حداد عادل، چاپ اول، تهران، انتشارات فکر روز، ۱۳۷۶، ص ۸۱.

۱۷. کارل یاسپرس، همان، ص ۳۴۸.

۱۸. نقد عقل محض (=critique of Pure Reason)، نقد عقل عملی (=critique of Practical Reason) و نقد قوه حکم (=critique of Judgment).

۱۹. راجر اسکروتن، همان، ص ۷۱.

متأسفانه هم‌پای اهمیت و مرکزیت این اصل، فهم آن هم به غایت دشوار و بی‌گمان غامض است و انتخاب الفاظ غریب از سوی کانت نیز مزید بر علت شده است تا جایی که به قول پیتون، پرهیز از یاهه‌گویی در این زمینه بسیار دشوار است و کسانی که معتقدند هر واژه باید به دقت تعریف شود، چون به کانت می‌رسند، نومید خواهند شد. (اشتفان کورنر، کانت، ص ۱۹۲) این آموزه‌ی مهم کانتی در کتاب‌های فارسی در باب کانت مانند



سیر حکمت در اروپا، تاریخ فلسفه کاپلستون و کانت یاسپرس، کم‌رنگ مطرح شده است، البته کورنر در فلسفه کانت نسبتاً مفصل به این بحث پرداخته است. مراجعه به هارتناک نیز در این خصوص مفید است.

20. Howard Caygill, *A Kant Dictionary*, Oxford, Blackwell Publishing, 2003, p. 81.

21. Seth Andrew, "Philosophy as Criticism of Categories" in *Essays in Philosophical Criticism*, p. 389.

22. Norman kemp Smith, A. 107.

23. Ibid., B. 132.

24. Ibid.

25. Ibid.

26. Ibid., A. 106.

27. Ibid., B. 132.

28. Ibid., p. 208.

29. Ibid., B. 156-8.

30. Ibid., B. 157.

31. Ibid., B. 31.

32. Ibid., B. 157; A. 123.

33. W.H. Walsh, *Kant's Criticism of Metaphysics*, the Cromwell Press Ltd, 1997, p. 178.

34. Ibid.

35. Norman kemp Smith, B. 421-422.

36. Ibid., B. 406.

37. Ibid., A. 382.

38. Ibid., B. 404.

۳۹. یوستوس هارتناک، همان، ص ۱۳۷ و اشتفان کورنر، همان، ص ۲۰۰.

40. Andrew Seth, p. 36.







41. R.P. Wolf (Editor), *Kant, A Collection of Critical Works*, London: University of North Dame Press , 1968., p. 144.

۴۲. در استنتاج استعلایی (=transcendental deduction) کانت به توجیه و بایستگی کاربرد مقولات فاهمه می‌پردازد حال آن‌که در استنتاج متافیزیکی (=metaphysical deduction) او ناظر به امر واقع، مقولات و اصل وجود و واقعیت داشتن آن‌ها را بحث کرده است .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی





پڙهه ښکاري ځاي ځانگړي او مطالعاتي فرهيښت  
پرتال جامع علوم انساني